

وفاداری خدا

مادر کاترین سولیوان

سطح متوسط

وفاداری خدا

مادر کاترین سولیوان

این کتاب ترجمه ای است از:

GOD IS FAITHFUL

MOTHER KATHRYN SULLIVAN, R.S.C.J.

1962, PAULIST PRESS

فهرست

۵	مقدمه
۵	محبت و وفاداری
۷	بازگشت خداوند
۹	دیگر غریب و اجنبی نیستید
۱۲	خداوند با یوسف بود
۱۵	خداوند با موسی سخن می‌گوید
۱۸	نام تو را بزرگ سازم
۲۱	در آوازی ملایم و آهسته
۲۴	اعتماد من بر بیهوده خواهد بود
۲۸	ملکوت خدا تا ابدالابد است
۳۱	سؤالاتی برای بحث گروهی

به انسان نافرمان را بیان کند. محبت همچنین به همراه کلماتی که بیانگر رأفت و بخشش الهی هستند، به کار رفته است.

کیفیت‌هایی مانند دلسوزی مشتاقانه و حمایت پایدار خدا وقتی ظاهر می‌شود که محبت الهی با عهد یا وعده‌های خدا ارتباط پیدا می‌کند تا محبت کنندگان خدا و خادمان وفادار او را پشتیبانی و پاداش دهد. به خاطر اشتیاق عظیم اوست که انسانها به محبت وفادار او جواب می‌دهند: «با محبت ازلی ترا دوست داشتم، پس نسبت به تو وفادار مانده‌ام» (ارمیا ۳۱:۳).

جواب دادن محبت با محبت و محبت را با وفاداری آمیختن، به ایشان آموخت تا بر او اعتماد کنند و این دلیل پایداری جانها در تمام اعصار است. مثالهایی از موفقیت و شکست آنها در عهد قدیم فراوان به چشم می‌خورد. هرکس جنبه‌ای از وفاداری خدا و کیفیت جواب انسانی را به ظهور می‌رسانید.

محبت او نسبت به انسان، تابع شرایط نبود بلکه قدرتمند و بی‌کمران. محبت انسان در جواب محبت خدا اشکال زیادی به خود گرفت. به منظور مشاهده بعضی از این مثالها باید ابعاد جدیدی در وفاداری خدا مکشوف شود.

محبت وفادار او نسبت به قومش، موضوعی اساسی در عهد قدیم است. پیمان عهد، بیانی از محبت و اثبات وفاداری او بود. پدران قوم، پادشاهان و انبیاء این محبت را با درجات مختلفی از محبت و بخشش جواب دادند. سرگذشت آنها مستلزم کشمکش است که

مقدمه

کوتاه‌ترین مزمور در کتاب مقدس فقط دو آیه دارد. این مزمور دعوتی است برای تمام انسانها تا خدا را به خاطر محبت و وفاداری به وعده‌هایش تسبیح بخوانند.

ای جمیع امته‌ها خداوند را تسبیح بخوانید،
ای تمام انسانها او را سپاس گوید!
زیرا که رحمت او بر ما عظیم

و وفاداری او همیشگی و جاودان است (مزمور ۱۱۶).

محبت و وفاداری، نشان‌های الهی هستند که در تمام مناسبات خدا با بشر یافت می‌شود. این نشان‌های الهی، خلقت، عهد و خلقت جدید را بیان می‌کنند یعنی آنها دلیل آفرینش انسان و دنیا پیش، دلیل پیوند مستحکم و پایدار قوم برگزیده با خدا و تکامل انسان هستند. تکاملی که در پیوندهای جدید مبتنی بر محبت خدا به وسیله پسر یگانه او بوجود می‌آیند.

محبت و وفاداری

کلمات عبری chesed (محبت) و emeth (وفاداری) مکرراً در کتاب مقدس با هم ذکر شده‌اند تا قدرت، استواری و دوام محبت واقعی خدا را برسانند. هم‌چنین می‌توان مثال‌هایی را ذکر کرد آنجا که «وفور» با «محبت» ترکیب شده تا مهربانی بی‌کمران خدا نسبت

ابراهیم چه چیزی دربارهٔ محبت و وفاداری الهی آموخته بود که او را مهیا می‌ساخت تا چنان اعتماد کاملی به خدا داشته باشد که نه تنها می‌توانست (مانند ایوب) بگوید که خدا زندگی می‌دهد و بنابراین می‌تواند آن را پس بگیرد بلکه (آن گونه که توماس قدیس تعلیم می‌دهد) درک کند خدایی که به وسیلهٔ ابراهیم به اسحاق زندگی بخشیده بود می‌تواند از طریق ابراهیم و با دست او آن را پس بگیرد؟ همچنان که عالیجناب استریشر (OESTERREICHER) گفته است، ابراهیم «دین جدید خدا» در عصری بود که «پرستش خدایان متعدد» (polytheism) در بین النهرین رایج بود. در آن دوره بشر الوهیت مکان (یک شهر، یک تپه، یک جنگل) یا الوهیت خانوادگی (یک حامی شخصی) را ارج می‌نهاد. «حامی» ابراهیم در حالی که خودش را به طریقی مخصوص به آن چادر نشین و نیمه بیابانگرد آشکار کرده بود، به او اطمینان آن محبتی را داد که به دوران زندگی او محدود نخواهد شد و سرانجام به نسلهای زیادی می‌رسد که از سرزمینی که کلاً از آن ایشان خواهد بود بهرمنند شوند و از طریق آنها آن برکت بزرگ به کل بشریت گسترش می‌یابد.

محبت و بخشش خدا در این وعده‌ها نور افشانی می‌کند. ابراهیم برای کسب این انتخاب عالی و باشکوه کاری نکرد. او نمی‌توانست به طور شایسته جواب خدا را بدهد. او در ابتدای تاریخ نجات می‌ایستد که باید در مرگ و رستاخیز مسیح به اوج خود

می‌تواند ارزشها را دوباره زنده کند و واقعیت‌های الهی را برای ایمانداران امروز منور سازد.

بازگشت خداوند

اگر تناوب ذکر نام یک شخص در کتاب مقدس دلیلی بر اهمیت او باشد، ابراهیم در این میان جایگاه والایی دارد. زیرا نام او در بیست و یک کتب از عهد قدیم، هفتاد و دو بار در کتب عهد جدید (بیست و هشت بار در اناجیل، هفده بار به وسیلهٔ خود خداوندان عیسی مسیح)، ذکر گردیده است. همیشه در عشای ربانی، کشیش بعد از تقدیس نان و جام زانو می‌زند و از خدا می‌طلبد تا بر این قربانی با رضامندی و علاقه بنگرد همچنان که روزی بر قربانی «پدر ما ابراهیم» نگریسته بود.

وقایع زیادی در زندگی ابراهیم می‌توانست این اشتیاق را توضیح دهد که در طی قرن‌ها بر او متمرکز شده بود. ما یکی از آنها را انتخاب می‌کنیم. باب بیست و دوم کتاب پیدایش در بردارندهٔ داستان بحرانی‌ترین لحظهٔ زندگی پراز ماجرای اوست. خدا در این وقت، محبت او را به بوتۀ آزمایش می‌گذارد و از او می‌خواهد تا یگانه پسرش را قربانی کند، که وارث تمام وعده‌های الهی بود و زنش سارا و او سالهای زیادی در انتظارش بودند. ابراهیم وفاداری خود را به اثبات رسانید. اما قبل از این که کارد را برگردن پسرش بگذارد و او را قربانی کند فرشته‌ای مداخله کرد و او را از نتیجه دلخراش تسلیم و اطاعتش خلاصی بخشید.

اطمینانی کودکانه برخوردار است. در متون دیگر یعنی متون «الوهیست» خدا با نام مقدس «الوهیم» خوانده می‌شود و برای اقتدار او احترامی عمیق قائل است. هر دو متن بر وفاداری الهی تأکید می‌کنند. بررسی این متون مربوط به زمانی است که یعقوب در راه است تا به دیدن خویشانش در شمال برود. تنشهای خانوادگی که بر اثر زرنگی بیش از حد او به وجود آمده، او را از پدرش اسحاق و برادرش عیسو بیگانه کرده و نبودش فضایی رضایت بخش به وجود آورده است. بنابراین پیشنهاد مادرش را می‌پذیرد مبنی بر این که با دایی اش از آنجا برود. در این سفر بود که او آن رویای شگفت انگیز را دید.

بعد از یک روز مسافرت، شب هنگام برای استراحت توقف کرد. سنگی را به عنوان بالش زیر سر نهاد و همانجا در زیر آسمان خوابید. در رویا نردبانی دید که آسمان و زمین را به هم پیوند می‌دهد. فرشتگان را مشاهده می‌کرد که صعود و نزول می‌کردند. ناگاه یهوه در مقابل او ایستاد. وعده‌هایی که به ابراهیم و اسحاق داده شده بود بار دیگر تکرار شد. یعقوب مطمئن شد که او و فرزندانش مورد محبت عظیم خدا می‌باشند. به علاوه خداوند گفت: «اینک من با تو هستم و ترا در هر جایی که روی محافظت نمایم. تا زمانی که وعده‌هایم را تحقق نبخشم ترا رها نخواهم کرد». در مرکز این روایت، اشاره‌ای به مسیح وجود دارد: «از تو و از نسل تو جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت».

برسد. فقط در نور «آن برکاتی» که به وسیلهٔ پسر خدا آورده می‌شود، می‌توانیم اندازهٔ وفاداری خدا را بسنجیم و فقط از طریق این پسر می‌توانیم جواب ارزشمندی به خدا بدهیم. پسری که متی قدیس او را «پسر ابراهیم» می‌خواند.

پولس قدیس در نامه‌هایش به غلاطیان و رومیان نشان می‌دهد که زندگی ابراهیم بیشتر از آن است که خواندنش کافی باشد. زندگی او چیزی است که ما باید آن را تقلید کنیم. ایمان او پیوستگی کامل به خدا بود و نه صرفاً یک پذیرش عقلی. پولس تعلیم می‌دهد که تمام ایمانداران، نسل واقعی ابراهیم هستند: «بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایماندار برکت می‌یابند» (غلاطیان ۳: ۹).

دیگر غریب و اجنبی نیستید

در خلال زندگی فرزندان ابراهیم، وعده‌های داده شده به پدر قوم به دفعات زیادی تکرار می‌شد. خدا، آن قدوس، لاینتاهی و ماورای همه کس و همه چیز است، همچنین او کاملاً نزدیک و همیشه با نور و قدرتش حضور دارد.

یعقوب این درس را هنگامی که هنوز جوان بود، آموخت. این ملاقات در باب بیست و هشتم سفر پیدایش بیان شده و بر کهن‌ترین سنتهای کتاب مقدس تأثیر گذاشته است. همچنان که در متون «یهویست» خدا با نام مقدس «یهوه» خوانده می‌شود، این روش زنده و برجسته می‌باشد و لحن گفتار نیز از اعتمادی مسرور و

به خدا چنین بگوییم:

برروی ناتوانیهای تلخ ما

عبور فرشتگان برروی نردبان یعقوب می درخشد
و بین آسمان و صلیب محبت تو استوار شده است.

بعضی از پدران کلیسا فکر می کردند که این نردبان سمبلی از تجسم مسیح بود که آسمان و زمین را به هم پیوند می دهد. خود عیسی وقتی که از مأموریت خویش به عنوان اعلام اقتدار الهی در دنیا صحبت می کند به رویای یعقوب اشاره می کند و به شاگردانش می گوید که روزی «آسمان را گشاده و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می کنند» خواهند دید (یوحنا ۱: ۵۱). او که «راه» است و انسانها را به نزد پدر می آورد (یوحنا ۱۴: ۶) با کلماتی که از رویای یعقوب گرفته شده است توسط کلیسا طلبیده می شود: «قلب عیسی، خانه خدا و دروازه آسمان». همین تصویر در ابتدای اولین عشاء ربانی در تمام کلیساهای تازه تقدیس شده ارائه می گردد: «این چه مکان پر هیبتی است! اینجا خانه خدا و دروازه آسمان است».

کلمات خداوند به یعقوب برای هر ایمان داری به طور مرتب تکرار می شود: «من ترا رها نخواهم کرد. هر جا روی من با تو خواهم بود.»

خداوند با یوسف بود

هر بازدید کننده ای که وارد سالن بلند کلیسای مرقس قدیس در

جواب این پدر قوم به این فیض، نشانگر چه بود؟ وقتی که بیدار شد اولین کلماتی که بر زبان آورد این بود: «البته خداوند در این مکان است و من نمی دانستم». او با ترس و احترام ادامه داد: «این چه مکان ترسناکی است! این مکان جز خانه خدا نیست! این دروازه آسمان است!»

سپس در حالی که آن سنگی را که شب قبل زیر سر خود نهاده بود، بر می داشت روغن بر آن ریخت و آن مکان را بیت ئیل (خانه خدا) نامید و نذر کرد که در بقیه عمرش، خدا را با وفاداری خدمت کند. معنی عمیق و واقعی این رویداد چیست؟ جوابهای متعددی وجود دارد. ممکن است که با صحنه دیگری در پیدایش (۱۱: ۱-۹) مقایسه شود، جایی که کوششهای انسانی برای رسیدن به آسمان به وسیله ساختن برج بابل و به دست آوردن نامی بزرگ بدون کمک خدا، به شکست و نومیدی انجامید. نردبان آسمانی در رویای یعقوب، کار انسان نیست بلکه کار خدا. در اینجا می بینیم که طبیعت بدون فیض الهی ناتوان و ضعیف است.

چند تن از پدران کلیسا در نردبان یعقوب تصویری از محبت وفادار خدا نسبت به انسان و کارهای محبت آمیز روحهای فرشته ای می دیدند. فرانسیس تامسون که در لندن شخص بی پناهی بود، در لحظه ای که سرپای وجودش مملو از اضطراب و دلتنگی بود به سوی خدا برگشت و صمیمیت و اقتدار الهی را تجربه کرد. او می گوید مهم نیست که کجا هستیم اما «دیگر غریبه نیستیم» زیرا می توانیم رو

مرتکب جنایت شوم زیرا نسبت به خدایم گناه محسوب می‌شود. یک بار دیگر وقتی که فرعون از او نصیحت و مشورت می‌خواهد، یوسف سریعاً جواب می‌دهد که خدا او را منور ساخته تا معنی گاوهای فربه و لاغر و سنبلهای پر و خشک را که پادشاه در رویا دیده بود، درک کند، حداقل پنج مرتبه در بیست و چهار آیه (پیدایش ۴۱: ۱۴-۳۶) یوسف از اقتدار خدا بر انسانها و ملتها به مصریان می‌گوید و بت پرستان در جواب مجبور می‌شوند بگویند که «براستی خدا همه اینها را نشان تو داده است»

چنین انسانی که تا این اندازه مذهبی است، ظاهراً می‌تواند به طور شایسته و تحسین برانگیزی در لیست بلند اجداد مسیح جایی داشته باشد که متی و لوقای انجیل نگار در ابتدای اناجیلشان ذکر کنند، اما جستجوی ما برای یافتن این نام بیهوده خواهد بود. در عوض می‌بینم که یکی از برادران ناتنی اش چنین موفقیت و افتخاری را می‌یابد. راههای خدا غالباً مانند راههای ما نیستند و بنا به سخنان یعقوب در زمان مرگش، مسیح موعود باید از قبیله یهودا بیاید یعنی از نسل برادری که در فروختن یوسف به عنوان یک برده شرکت داشت.

با این وجود خدا از یوسف به عنوان یک وسیله و به طریقی دیگر استفاده کرد. از طریق او درس مهمی درباره وفاداری الهی می‌آموزیم. قبلاً به برخورد زشت برادران یوسف با او اشاره کرده‌ایم. سالها بعد وقتی جیره خواران ثروت و موقعیت سیاسی یوسف، به

و نیز می‌شود اگر در مدخل آن توقف کند سپس نگاه خود را به چپ بیاورد، هنگامی که از نمازخانه های کوچک که این خانه خدا را به طور شایسته ای با هنر شکوهمند بیزانس آراسته اند، می‌گذرد، دیوارهایی می‌بیند که پشت سر هم با نقاشیهای پوشیده شده که داستان یوسف را بیان می‌کند. تمام این ماجراها در چهارده باب آخر پیدایش (۳۷-۵۰) نوشته شده است و فقط به یک ایده مشخص اشاره می‌کند: محبت خدا در مورد این پدر قوم هرگز ساقط نشد و علی‌رغم گناهانش، خدا او را وسیله ای در تاریخ نجات قرار داد.

باستان شناسان با یقین و بدون شک و تردید ثابت کرده اند که یوسف در عصری زندگی می‌کرد که ناآرامی در هلال حاصلخیز حکفرما بود. چادرنشینان، گله‌هایشان را از دجله و فرات به سوی نیل حرکت دادند. یعقوب، رئیس و پدر آن قبیله، نوه ابراهیم و پدر یوسف و یازده برادرش بود. خانه آنها بر اساس نیازهای خانواده و گله‌ها منتقل شد.

آن خانواده، خانواده ای متحد و هماهنگ نبود. خودستایی و افسانه پردازی یوسف، برادرانش را از او بیزار کرده او را به کاروانیان فروختند و عاقبت به وسیله یک مصری ثروتمند خریده شد. برده جوان نسبت به یهوه وفادار باقی ماند و کلمات «خداوند با یوسف بود» همانند یک بندگردان در این داستان تکرار می‌شود. روزی در وضعیت انتخاب بین ایمنی شخصی و نافرمانی نسبت به شریعت قرار می‌گیرد و او بیدرنگ پاسخ می‌دهد که نمی‌توانم

شواهد موثق باستان‌شناسی به قرن سیزدهم قبل از میلاد مسیح برای آزادی فرزندان یعقوب از مصر اشاره می‌کند. جزئیات مربوط به وضعیت آنها تحت حکومت فرعون در ابتدای اقامتشان در دلتای نیل هر چه باشد، در یک دید کلی اقلیتی تحت فشار بودند که در کشوری غنی و ثروتمند زندگی می‌کردند و امکان دارد باور کرده باشند که یهوه ایشان را فراموش نموده است. دلیل روشنی که آنها را در مورد محبت خدا متقاعد می‌کرد این بود که برعکس این فرضیات، آنها مورد محبت مخصوص خدا قرار دارند.

موسی که به هنگام تولدش از حمایت الهی برخوردار شد، به وسیله خدا برای مأموریتش در دربار فرعون آماده گشته و مستقیماً به وسیله خود خدا راهنمایی می‌شد وی قومش را در خروج از مصر به بیابان رهبری کرد جایی که باید اعلانهای بی شماری از قدرت خدا را تجربه می‌کردند. این نکته حقیقت دارد که اساطیر بت پرستان از مداخله خدایان نشان در دنیای بشری سخن می‌گویند اما هیچ گونه مداخله مبنی بر بت پرستی هرگز شبیه این یکی نیست. آنچه اساطیر از مداخله خدایان در تاریخ می‌گویند قسمتی از تاریخ بود اما نه آن را شکل می‌داد، نه به دنیا مفهوم عمیق تری می‌بخشید و نه شیوه‌ای برای انتخاب یک قوم به کار می‌گرفت تا سخنانشان را به اقصای زمین ببرد. درسهای زیادی در خروج از مصر وجود دارد، بیایید با هم سه تا از آنها را بررسی کنیم.

اول، مداخله الهی، قسمتی از تحقق وعده‌های داده شده به

سلامتی و امنیت در مصر ساکن شدند، برادران ناراحت شدند و احتمالاً از خودشان پرسیده بودند حالا که پدر ما یعقوب مرده، آیا یوسف بر علیه ما برخواهد گشت و انتقام شرارت سالها پیش را از ما خواهد گرفت. آنها به خود جرأت داده و با این سؤال با او روبه رو شدند در حالی که آن‌گناه دوران جوانی در نظرشان بود. او ترس آنها را دید و به آنها آرامش بخشید و با کلمات ملایم و مهربان به آنها گفت: «که دل خود را از این تصورات پاک سازند. خدا از روی وفاداری او را حمایت کرده بود، آیا می‌توانست چیزی کمتر از آن برای برادرانش انجام دهد؟ اگر چه می‌دانستند بر علیه خدا شرارت ورزیده اند اما او شرارت ایشان را به نیکویی تبدیل کرد. یوسف از طریق موقعیت قدرتمندش در مصر، می‌توانست خانواده و قومش را نجات دهد.

شاعری این نکته را به طریق دیگری گفته است: «خدا می‌تواند با خطهای کج، مستقیم بنویسد.» پولس رسول نوشته است: «می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده اند همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند» (رومیان ۸:۸). آگوستین قدیس دو کلمه به این جمله اضافه کرد: «حتی گناهان». یوسف این را ثابت کرده است.

خداوند با موسی سخن می‌گوید

در کتاب مقدس تاریخ مشخصی برای خروج از مصر ذکر نشده اما

با دیگری صحبت می‌کند». یا «خداوند روبرو و آشکارا با او سخن می‌گفت نه بطور مبهم و سربسته». در هر بحرانی، قبل از سفر در بیابان یا در خلال آن، خداوند موسی را راهنمایی، نصیحت و تشویق می‌کرد و موسی با آزادی و همچون یک دوست به او جواب می‌داد، همانند آزادی آن شخص که محبت می‌کند و می‌داند که مورد محبت قرار گرفته است. قرنها قبل از اینکه مارتین بوبر (Martin Buber) فلسفه گفتگوی خود را تنظیم کند یا بر زیبایی رابطه من - تو انسانی اصرار ورزد، موسی این رابطه قلبی و شادی بخش با خدا را تجربه کرده و از آن لذت برده بود، خدایی که دوست وفادار او بود.

نام تو را بزرگ سازم

پادشاهان در قسمت‌های زیادی از هلال حاصلخیز دارای شکوه و احترام بودند اما تا زمان شائول، یهوه تنها حاکم قوم برگزیده اش بود. پادشاهی شائول نشانه‌ای برای تشخیص خستگی آنها بود. بعضی می‌خواستند که حاکمان زمینی داشته باشند همان طور که همسایگان‌شان داشتند. خدا این خواسته آنها را برآورده کرد. اولین پادشاه مایه نومیدی و یأس شد، شائول هرگز موافق توانایی‌های ارزشمند خود زندگی نکرد. خداوند سرانجام فرمانروای جدیدی را برگزید یعنی داود، سلحشور شجاع، فرمانروایی بخشنده، دوستی صمیمی، مردی با لغزشهای انسانی و با این وجود «مردی که دلش در پی خدای خویش است.»

ابراهیم و آغاز فرمانهای جدید است. این درس از پدر به پسر تکرار می‌شد. موسی این را به خوبی می‌فهمید.

دوم، مداخله الهی، وجود اسرائیل به عنوان یک قوم را ممکن ساخته بود. آن دوازده قبیله در مصر به وسیله پیوندهای خونی به همدیگر وابسته بودند اما به معنای دقیق کلمه یک قوم نبودند. این عهد یهوه با اسرائیل در سینا بود که آنها را به عنوان قوم برگزیده استوار کرد. به این علت است که یادآوری سالانه این وقایع را در مرکز سال آیین نیایش یهودی می‌یابیم. آنها رهایی خود از مصر را در جشن گذر که در فصل بهار برگزار می‌شد یادآوری و گرامی می‌داشتند. پنجاه روز بعد در بنطیکاست، اعطای شریعت عهد را جشن می‌گرفتند. جشن خیمه‌ها در پاییز یادآور نیکویی خداوند نسبت به قومش در طی سالهای بیابان بود.

سوم، این نیکویی یک کیفیت کاملاً شخصی داشت که نمی‌توانستند از آن دوری کنند. رحمت و مهربانی اغلب نشانگر ملاقات خداوند با قومش بود. توجه و لطف او در این زمان چنان عمیق بود که نویسندگان بعدی را وادار کرد تا برای این روزها احساس دلنگی کنند و از آن به عنوان «روزهای نامزدی یهوه» با قومش سخن بگویند.

آنها باید صمیمیت عمیق بین موسی و یهوه را دیده و یقیناً از آن بهره برده باشند. این درس به طرق متعددی بیان شده است. مثلاً می‌خوانیم: «خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت همچنان که مردی

می کرد، غنای موسیقی پرستشی را تشویق و همراهی می نمود. قوم در او انسانی می دید که گناه کرد اما سریعاً توبه نمود، مردی که یهوه همیشه نسبت به او وفادار بود و یهوه نامش را بزرگ ساخت. خیلی وقتها این باور رایج بود که یهوه غضب خود را از قومش «به خاطر بنده اش داود» دور کرده بود. در طی سلطنت داود، قوم سلطنت در اسرائیل را بوسیله عهد بین یهوه و داود درک کرده بودند. قوم باور کرده بود که او اولین شخص از یک خاندان سلطنتی است که از آن خاندان آن «پسر داود» ظهور می کرد و سلطنتی جهانگیر خواهد داشت، یعنی «سلطنت حقیقت و راستی، تقدس و فیض، عدالت، محبت و سلامتی.»

بنابراین بعداً در سالهای ضعف و ذلت ملی، این امید پرورش یافته بود که پسر قدرتمند داود روزی اسرائیل را آزاد می کند و سلطنت او متبارک خواهد بود. در مطالعه این «انتظار داوری» در عهد قدیم، امیدی فزاینده را می بینیم که در آمدن یک پادشاه قدرتمند و مهربان، مقتدر و رحیم، محبت کننده و وفادار به تحقق می رسد.

چنین افکاری است که براونینگ از زبان داود نوجوان سخن می گوید وقتی که می کوشد تا هیجانانگیز و اضطرابهای اولین پادشاه اسرائیل را برطرف نماید. این نقش بزرگ داود بود که براونینگ را واداشت تا شخصی بسیار بزرگتر از خود او را تصویر کند.

داستان و سرگذشت او با حرارت یک افسانه کودکانه شروع می شود. سموئیل، داور پیر و خسته ای که سالهای زیاد یکی از مراکز قدرت در اسرائیل بود به بیت لحم آمد. خداوند به او گفت که در آنجا جانشین شائول را خواهد یافت. سموئیل در حالی که وارد خانه یسی می شد، از یسی خواست که هشت پسرش را به نزد او بیاورد. الیاب در نظر آن پیرمرد خوشایند آمد، یقیناً او پادشاهی واقعی بود. اما خداوند سموئیل را آگاه و بیدار کرد: «به چهره اش و به بلندی قامتش نظر نما زیرا او را رد کرده ام چون که خداوند مثل انسان نمی نگرد زیرا انسان به ظاهر می نگرد و خداوند به دل می نگرد» (اول سموئیل ۱۶:۷). و این دل داود بود که خدا را خوش آمد هنگامی که آن فرزند هشتم، شبان کوچک و فراموش شده، «سرخ رو، نیکو چشم و خوش منظر» از صحرا آمد و به عنوان پادشاه مسح گردید.

پیروزی او بر جلیات، دوستی اش با یوناتان، مهارتش در نواختن چنگ به منظور تسکین و آرامی روح آشفته شائول، عطایایی از دوران کودکی بود که نسلهای آینده را واداشت تا به داود به عنوان پادشاه آینده آل نگاه کنند. او کارهای زیادی برای قومش کرد. قدرت فلسطینیان را شکست و ملتهای همسایه را وابسته و خراج گزار اسرائیل کرد. او چنان فضایل خود را به مشارکت دیگران گذارد که یک دولت با مرکزیت نیرومند در پایتخت جدید یعنی اورشلیم بنیانگذاری گردید و فقیران زیادی را راحتی بخشید. او پرستش منظم و رسمی را سازماندهی می کرد، کاهنان و لایویان را کمک

شمالی توسط مذهب کنعانیان و مخصوصاً پرستش بعل انجام می شد.

اولین کلمات او بازدارنده می باشند: «به حیات یهوه خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود» (اول پادشاهان ۱:۱۷). ایلیا در حالی که به اخاب اجازه داده بود تا درباره قدرت نسبی یهوه و خدای بعل خود نتیجه گیری کند، ناپدید شد. غرابها صبح و شب با غذا به سوی او نزد نهر کریت می آمدند جایی که نوکران پادشاه نمی توانستند او را بیابند. کمی بعد بیوه زنی در نزدیکی صیدون بر ساحل فنیقیه بعد از این که با معجزه خود خوراک و روغن کافی را برای بیوه زن فراهم کرده بود، نیازهای او را هر روزه تأمین می کرد.

سپس نزد اخاب، پسر ستمگر عمری، قدرتمندترین پادشاه سلطنت شمالی و شوهر ایزابل یکی از کینه جوترین ملکه های قدیم برگشت. این زن از خانه اش در صیدون پرستش بعل را آورد و ترک عبادت یهوه را انکار و مخفی نکرد. شوهرش او را تشویق و حمایت می کرد. می خوانیم: «اخاب خشم یهوه خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند به هیجان آورد.»

با این وجود یهوه نسبت به قومش هنوز وفادار بود. این معنی ایلیا (الیاس) است. درست در لحظه ای که پرستش بعل می رفت تا مذهب آن پادشاهی شود خدا آن نبی را فرستاد تا موضوع را به روشنی اعلام نماید.

«ای شاول

چهره ای مانند چهره من، خواهد بود که تو را بپذیرد،

انسانی مانند من را محبت خواهی کرد و محبوب او خواهی شد تا به ابد

دستی مانند این دست دروازه های زندگی نوین را بر تو خواهد گشود!

مسیح را ببین که ایستاده است!»

در آوازی ملایم و آهسته

این ایده عمومی که یک پیامبر عهد قدیم، آینده را پیشگویی می کند و کتابهای الهامی را می نویسد، عقیده ای است که بعضی وقتها ناقص و اغلب اشتباه می باشد. پیشوند «پیش» در دوران «پیشگویان= پیامبران» همیشه بر زمان دلالت نمی کند (بنابراین او صرفاً کسی نیست که وقوع چیزی را از قبل می گوید) بلکه بر مکان نیز دلالت دارد (از این رو کسی است که به جای دیگری سخن می گوید). او منادی خداست که انسانها را به اطاعت از شریعت فرا می خواند. پیام الهی بعضی وقتها نوشته می شد و بعضی وقتها نوشته نمی شد. ایلیای نبی که در قرن نهم بصورتی دراماتیک ظاهر می شود، در خلال سلطنت آخاب و همسرش ایزابل هیچ گونه پیشگویی نکرد، هیچ کتابی ننوشت (تا آنجا که می دانیم) اما در نام خدا هبیت و تهدید خود را نشان می داد و غضب خود را به بهترین شیوه آشکار می کرد تا تصفیه و انهدام انبیاء را که با لذتی شهوانی و افتخاری خائنانه صورت می گرفت، متوقف سازد. این اعمال در پادشاهی

فقط با ملایمت از او سؤال نمود: «ای ایلیا در اینجا چکار می کنی؟» و خدا فرصتی دیگر به او داد، ایلیا به نزد اسرائیل بازگشت و حزائیل را به پادشاهی سوریه، ییهو را به پادشاهی اسرائیل و الیشع را به عنوان جانشین خود مسح کرد. خداوند نه در گردباد، نه در زلزله، نه در آتش مشتعل بلکه در «آوازی ملایم و آهسته» به نزد پیامبر وفادار خود آمد.

نهمصد سال بعد، الیاس با موسی بر کوه تجلی ایستاد و با عیسی درباره همه چیزهایی که باید در اورشلیم واقع شود صحبت می کردند. خدا در خلال این قرنهای متمادی وفادار مانده بود. او پیامبرانی فرستاده بود، قوم آنها را سنگسار و پیامشان را رد می کردند. اینک سرانجام پسرش را می فرستاد. آن نبی و شریعت گزار بزرگ می توانست حتی بیشتر از ما از وفاداری خدا شگفت زده شود.

اعتماد من بر یهوه خواهد بود

در قرن یازدهم میلادی اندیشمندی بنام اندریاس اهل سنت ویکتور که در پاریس زندگی می کرد درباره اشعیا چنین نوشت:

هفت چیز این پیامبر را برجسته می کند: اصل و نسب ممتاز و برجسته اش، فصاحت و بلاغتش، مقام والایش، رابطه اش با دربار، شخصیت غنی او، ثبات و استواری دائمی وی و نهایتاً تقدس قابل ستایش زندگی اش.

ایلیا کسی نبود که از زبان تند و خشن استفاده نکند. او با فریاد به مردم چنین گفت: «تا بکی در میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست او را پیروی نمایید و اگر بعل است ویرا پیروی نمایید» قوم در جواب او هیچ نگفتند. جواب یهوه باعث وحشت همه گردید. انبیای بعل بیهوده به خدایشان التماس می کردند تا گاوی را که قطعه قطعه کرده و بر هیزم خاموش نهاده بودند، بسوزاند. سپس ایلیا دعا نمود: «ای یهوه خدای ابراهیم و اسحق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده ام». آتش از آسمان افتاد، شعله ها «قربانی سوختنی، هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را لیسید» که به خواست ایلیا خندق اطراف مذبح را پر کرده بود. وقتی قوم این را دیدند گفتند: «یهوه خداست!»

ایلیا دلایل دیگری از اقتدار الهی نشان داد. باران که به فرمان او نباریده بود، به واسطه کلام او بارید. با این وجود وقتی ایزابل او را تهدید کرد که بیشتر از یک شبانه روز زنده نیست، فرار کرد. حتی چنین عمل حق شناسی و شکست پذیری نمی توانست باعث شود خداوند این پیامبر ضعیف القلب خود را ترک کند. فرشته ای خوراک مقوی و سخنان آرامش دهنده را برای او می آورد تا در خلال مسافرتش در بیابان او را تقویت کند و بتواند به سینا برسد. در آنجا خداوند کلمه ای حاکی از محکومیت به وی نگفت حتی از شایستگی وی برای نبوت حتی بعد از این وقایع، سخنی به میان نیاورد بلکه

گناهانش پر ساخت. تا زمانی که یکی از آن روحها لبهایش را با اخگر مذبح لمس نکرد و کلمات خویشاوند بخشایش گناهان را بر زبان نیاورد، نتوانست صدای یهوه را بشنود. خداوند، خدای قدرتهای آسمانی گفت: «که را بفرستم؟ کیست که پیامبر ما شود؟»

او بی درنگ، با شجاعت و سخاوت گفت: «لبیک، من اینجا هستم، مرا بفرست.» این جواب سریع با بی میلی موسی (خروج ۴: ۱۰-۱۲) و ترس ارمیاء (۶: ۱) در تضاد است و یادآور تسلیم و اطاعت بیدرنگ ابراهیم است (پیدایش ۱۲: ۱-۴). هر پاسخ مثبتی به دعوت الهی، یک رسول را بدنبال دارد و او را «تام‌الاحتیاری» خدا می‌سازد. اشعیا اکنون باید می‌آموخت تا بر او اعتماد کند. برای این اعتماد به یاری الهی نیاز داشت، خداوند مشکلاتی را که این پیامبر داوطلب با آن روبه‌رو می‌شد از او مخفی نکرد. او می‌بایست موعظه کند اما شنوندگانش اعتنایی نمی‌کردند. می‌بایست به دل‌هایشان متوسل می‌شد اما همه قلبها سخت می‌شدند. می‌بایست حقیقت را به گوشه‌های ناشنوا و چشمهای نابینا عرضه کند. این پیامبر از این چشم انداز غم‌انگیز شانه خالی نکرد. با این وجود او هنوز یک سؤال داشت و این سؤال، نزدیکی وی با انسانهای کوچکتر از خود را فاش می‌کند. او وظیفه متنافص و دردآور خود را پذیرفت اما در حیرت خود جرأت کرد تا بپرسد: «تا بکی؟»

سؤال او فقط یک تحقیق یا پرسش نیست بلکه در بردارنده امید است. خدایی که آن قدر نسبت به قومش مهربان بوده، یقیناً راهی

خواندن اولین بابهای کتابی که مسمی به اشعیاست روشن می‌کند که آن نویسنده قرون وسطی مبالغه نمی‌کند.

اشعیا که ثروتمند و به نحو احسن تربیت یافته بود، در میان مردان بزرگ اسرائیل، با عظمت‌ترین وعطا یافته‌ترین آنهاست. سخنان وی درباره شهادت و شکیبایی، از اعتماد عمیق وی به خدا حکایت می‌کند. ما از خودمان می‌پرسیم چقدر دعا یا چقدر اعمال نیک و کامل او را به این درک از محبت لایزال خدا رساند. اشارات زیادی در کتاب اشعیاء وجود دارد. ما بررسی خود را به فصل ششم محدود می‌کنیم.

یک روز در حدود سال ۷۴۰ قبل از میلاد، اشعیاء به معبد رفت تا دعا کند. سلطنت به ظاهر درخشان عزّیا به پایان رسیده بود. صاحب منصبان نالایق با ثروتمندان و اغنیا تبانی کرده بودند و فقرا از فقر خود در فشار و تنگی بودند به نحوی که بعضی از مردم بر علیه آن شوریدند و دیگران به موضوعات روحانی روی آوردند. نیروهای سیاسی به زودی پادشاهی شمال را از بین بردند و اذیت و آزارشان را افزایش دادند. فقط یک معجزه می‌توانست یهودیان جنوب را از سرنوشتی مشابه نجات دهد.

در آن هنگام که اشعیاء در دعا بود فهمید که در حضور آن قدوس ایستاده است. اشعیا این منظر یهوه را به نحوی عالی تعبیر می‌کند. یهوه بر تخت بالای تابوت عهد جلوس نموده بود و سرافین سرود قدوس قدوس قدوس می‌خواندند، این رویا اشعیا را با آگاهی از عمق

تا به خوبی از آن نگاهداری کنند، سخنانش به هنگام جدایی، شهادتی پیروزمندانه بود: «شهادت را به هم بیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز. من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی می سازد انتظار کشیده، امیدوار او خواهم بود» (اشعیا ۸: ۱۶-۱۷).

ملکوت خدا تا ابدالابد است

چنین روحیه متعالی در دانیال نبی یافت می شود که از خانواده ای سلطنتی از یهودا آمد و در سال ۶۰۵ قبل از میلاد به وسیله بابلیها در زمان حکومت نبوکد نصر به اسارت رفت. کتاب او جوابی است به این سؤال:

چرا راههای گناهکاران کامیاب شد

و چرا باید تا به آخر یأس و ناامیدی را تحمل کنم؟

او هنگامی که در خیابانهای عریض و سنگفرش بابل راه می رفت با حرارت و التهاب زیاد درباره قدرت یهوه می اندیشید و در آن حیران بود. وی کامیابی مشرکان را که به وسیله خدای بزرگشان مردوک حمایت می شدند، با بیچارگی و زبونی قوم برگزیده مقایسه می کرد. اورشلیم با خاک یکسان شده بود. معبد ویران و به غارت رفته بود. درد فقر شخصی شرم از تحقیر ملی را شدیدتر می کرد. ایمان مردم به یهوه گویی که به آتش آزموده می شد. بعضی ها تسلیم شدند. علی رغم تمام این شواهد و حقایق، دیگران ایمانشان را حفظ

برای نجات انسانها خواهد یافت. این کلمات «تا بکی؟» در جاهای زیادی در کتاب مقدس تکرار می شود و ایمان مطمئن انسان را بیان می کند مبنی بر این که خدا همیشه از حمایتش خودداری نمی کند. ممکن است در این یاری و کمک خدا تأخیر وجود داشته باشد اما بالاخره آن را به انجام می رساند.

ای خداوند تا بکی همیشه مرا فراموش می کنی؟

تا بکی روی خود را از من خواهی پوشید؟

تا بکی در نفس خود مشورت بکنم

و در دلم هر روزه غم خواهد بود؟

تا بکی دشمنم بر من سرافراشته شود؟

ای یهوه خدای من، نظر کرده مرا مستجاب فرما!

(مزمو ۱۳: ۱-۳)

دعای اشعیا مستجاب شد. بلی، به او گفته می شود که خداوند وفادار است. شاید شهرها با خاک یکسان شود، مردمان نابود شوند، زمین خراب و ویران گردد اما از این بیابان، دانه ملکوت خدا خواهد روئید. این نابودی و هلاکت تا ابد نخواهد بود. بی وفایی انسان مستلزم تنبیه خداست اما خدا آنانی را که محبت می کنند ترک نخواهد نمود.

تمام کارهای اشعیا بر این چشم انداز اولیه قرار می گیرد. همانطور که به او گفته شده بود، واقع شد اما هرگز امیدش را از دست نداد و سرانجام وقتی الهاماتش را می نوشت و آنها را به پیروان واقعی می داد

خودشان زندگی خواهند کرد، تجربه های دانیال، چشم اندازی جدید دیده را به دنبال دارند. این گفته در سال ۱۶۸ قبل از میلاد وقتی که یونانیها سعی کردند تا یهودیان را از ایمان به یهوه بازدارند، به واقعیت پیوست. بسیاری از یهودیان تصمیم گرفتند ایمان خود را حفظ کنند و برایشان اهمیت نداشت که به چه قیمتی این کار را می کنند. در خلال دوران مکابیان بود که کتاب دانیال با پیامش مبنی بر ثبات و وفاداری مطلق به شکل امروزیش نوشته شد.

این کتاب چراغ ایمان به خدا را برافروخت، خدایی که از همان ابتدا نسبت به انسان وفادار بوده است. این کتاب می تواند چراغ ایمان ما را نیز روشن سازد.

سلطنت او سلطنتی جاودان است

که هرگز زوال نمی پذیرد،

ملکوت او ملکوتی است

که هرگز از بین نمی رود (دان ۷:۱۴).

کردند و آموختند که باید بر یهوه اعتماد داشت و ملکوت او ابدی است. دانیال یکی از آنهایی بود که با شجاعت بر علیه وسوسه شک در قدرت الهی و وفاداری الهی ایستادند.

قسمت اول کتاب (فصول ۱-۶) مجموعه ای از روایاتی است که نشان می دهد یهوه آن سه مرد جوان را که از شکستن شریعت و خوردن غذای پادشاه امتناع نموده بودند حمایت می کند (دانیال ۱). آن ملتها بر می خیزند و می افتند اما ملکوت او جهانگیر خواهد بود و دواش از همه آنها بیشتر خواهد بود (دانیال ۲). او به انسانها قدرت می دهد و آن را از ایشان باز پس می گیرد (دانیال ۴). پیروزی و شکست نتیجه حکم و فرمان اوست (دانیال ۵). او می تواند کسانی را که بر او اعتماد می کنند حفظ نماید و ایشان را از وضعیت های به ظاهر خطرناک و نامساعد نجات دهد (فصل ۷).

قسمت دوم کتاب (فصول ۷-۱۲) همین درسها را به شکل مکاشفه ای ادامه می دهد.

فصل ۷ اوج و قله کتاب است. تعلیم فصل ۲ را کامل می کند و نشان می دهد که ملکوت خدا جاودانی خواهد بود. هم فصل ۲ و هم فصل ۷ بر ۴ الگوی امپراطوری بنا شده که نابودی نهایی و قطعی قدرت زمینی و شروع قطعی سلطنت الهی را بازگو می کند.

در زمان سختی که جنگ تهدید می کند و انسانها از خود می پرسند آیا فرزندان شان در دنیایی که کاملاً متفاوت از دنیای

می گوید، وقتی کتاب مقدس را می خوانید، خدا با شما سخن می گوید.» خدا در مزمور داود، دوم پادشاهان ۲۲: ۱-۵۱ چه چیزی درباره خودش می گوید؟

۱۰- بن سیراخ ۴۷: ۲-۱۳ چگونه داود را می ستاید؟

۱۱- دبلیو.اف. آلبریت نوشته که ما می توانیم شیوه ایلیا در برخورد با شیاطین قرن نهم را بهتر درک کنیم اگر آنچه را عاموس، هوشع و اشعیا در قرن هشتم گفته اند، بخوانیم. توضیح دهید.

۱۲- چرا اخاب ایلیا را «سختی دهنده اسرائیل» می نامید؟

۱۳- چه دعاهایی از عشای ربانی از متنی درباره کار اشعیا (۱۱: ۶-۱۳) گرفته شده است؟

۱۴- بعضی از زیباترین متون اشعیا را مطالعه کنید و ببینید چرا کار او دارای آنچنان ارزشی است (اشعیا ۲: ۱-۵، ۵: ۱-۷، ۹: ۱-۷، ۱۰: ۱-۲۰-۲۲).

۱۵- دعای عزریا (دان ۳: ۲۵-۲۹) و «سرود خورشید» قدیس فرانسیس آسیزی را با هم مقایسه کنید.

۱۶- فصل آخر کتاب دانیال (۱۴) حاوی «به قول معروف یکی از قدیمی ترین داستانهای پلیسی در جهان» است. این فصل همچنین یک درس مهم درباره وفاداری خدا را به ما می آموزد. این درس چیست؟

سؤالاتی برای بحث گروهی

۱- آیا با این گفته موافق هستید که دنیای امروز فاقد درک درستی از اهمیت وفاداری است؟

۲- چرا ابراهیم «پدر ایمانداران» خوانده می شود؟

۳- «حکم خدا - اسحاق را قربانی کن-، بر اساس سلطنت والای خدا بر زندگی انسانی قرار دارد.» شرح دهید.

۴- درس برج بابل و نردبان یعقوب را مقایسه کرده و شرح دهید.

۵- دلایل حمایت خدا در زندگی یوسف (پیدایش ۳۴-۵۰) را شرح دهید.

۶- سنگسار کردن استیفان قدیس (اعمال ۷: ۵۴-۸: ۱) و جفای اولین مسیحیان در اورشلیم (اعمال ۸: ۲-۴۰) چگونه همان درسی را که از زندگی یوسف آموخته ایم، بیان می کند؟

۷- انبیا غالباً به خروج به عنوان دوره سازنده قوم اشاره می کردند. بعضی از اشارات زیر: هوشع ۲: ۱۴-۱۵؟ اشعیا ۴۳: ۱۶-۲۰، ارمیا ۳۱: ۳۱-۳۳، ر.ک تثنیه ۶: ۲۰-۲۳ را بررسی کنید.

۸- «خدایی که سخن می گوید درست همان خدایی است که عمل می کند.» از کتاب تثنیه مثالهایی از سخن و عمل خدا بیاورید.

۹- قدیس آگوستین گفت: «وقتی دعا می کنید، با خدا سخن